

## نخستین سالگرد وفات مصدق در نیویورک

○ مقدمه و تعلیقات: یحیی آریابخشایش

۱۹۳

دولت محمد مصدق و کودتای نظامی پایان‌بخش آن (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) مطالعات و تحقیقات دامنه‌داری را در نیم قرن اخیر به خود اختصاص داده، هنوز هم نوشته‌های متعدد و مختلفی از زاویه‌های چندگانه درباره آن منتشر می‌شود و هر ساله به عنوان موضوع سخن‌رانیها یا مقاله‌هایی در پهنه مطالعه و پژوهش قرار دارد. این مقاله نیز از جنس همین موضوعاتی است که با وجود دارا بودن زاویه‌های مخالف و منتقدانه درباره همان مسئله، حقایقی را روشن ساخته است و می‌تواند برای پژوهندگان تاریخی مفید و منبع مهم و مؤثری باشد.

در ۱۸ اسفند ۱۳۴۶ به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت دکتر مصدق، مراسمی در «خانه ایران» در نیویورک (امریکا) برپا شد و «سیدعلی شایگان» در آنجا سخن‌رانی کرد. از این جلسه مأموران ساواک گزارشی تهیه نمودند. سخن‌ران اصلی این جلسه، شایگان، از یاران دیرین و وفادار مصدق است. او فرزند میرزاهاشم و از اهالی شیراز است که در ۱۲۸۰ش به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا درجه دکتری در رشته حقوق به پایان رساند. در نخستین سال تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۴ش) سمت دانشیاری آنجا را یافت و بعد از چندی هم معاون دانشکده حقوق شد. پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و کالت چند سازمان دولتی از جمله وزارت دارایی را برعهده گرفت. معاونت وزارت فرهنگ و وزارت مشاور در کابینه احمد قوام از دیگر مشاغل مهم او در آن سالهاست. در واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ نیز که ترور نافرجام محمدرضا شاه به گردن حزب توده



سیدعلی شایگان

افتاد، شایگان وکالت توده‌ایها را برعهده گرفت. به هر روی وی با اوج‌گیری نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران، همکار و مشاور نزدیک محمد مصدق شد و در نخستین روزهای دولت او، به عضویت هیئت مختلط خلع‌ید درآمد. در دوره هفدهم مجلس شورای ملی هم از سوی مردم تهران به نمایندگی برگزیده شد که در جمع و رهبری فراکسیون نهضت ملی، کمکهای شایانی به مصدق و دولتش رسانید. وی همواره در سفرهای مصدق به امریکا و دادگاه لاهه همراه او بود. در میتینگ بعد از ظهر ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که به دنبال شکست کودتا و فرار محمدرضا پهلوی از ایران، در میدان بهارستان تهران با حضور

جمعیت طرفدار مصدق برپا گردید سخن‌رانی پرهیجانی ایران کرد و با اشاره به شاه گفت: «آن تحفه‌ای که باید به تهران بیاید به بغداد رفت.»

۱۹۴

شایگان بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و زندانی شد. در دادگاه به حبس ابد محکوم گردید و دادگاه تجدیدنظر، حکمش را به ده سال کاهش داد، اما چهار سال بعد مورد بخشش شاه قرار گرفت و از آن پس به امریکا رفت. او در امریکا با عده‌ای دیگر از ایرانیان «جبهه ملی ایران» را راه انداخت. او از جمله فعالان خانه ایران در نیویورک هم بود که در مناسبت‌های مختلفی برای شرکت‌کنندگان سخن‌رانی می‌کرد. در سخن‌رانی نخستین سالگرد درگذشت مصدق، او در چند جا از مایه احساس سود جست و سعی کرد عواطف حاضران را نسبت به مصدق برانگیزاند. در برخی از مواقع نیز از حسین فاطمی، که چند ماه بعد از کودتا دستگیر و تیرباران شد، نام برده که با ناله و زاری خانواده فاطمی حاضر در جلسه همراه بود که فضای غم و اندوهی بر جلسه سخن‌رانی حاکم کرد. آنچه در جلسه سخن‌رانی بیش از هر چیزی مهم می‌نماید و از توجه و قلم مأمور ساواک نیز پنهان نمانده، فضای ناشی از پرسشهای «سید محمدباقر کاشانی» از شایگان و گفتگوی مناظره‌مانند آن دو است که بر خانه ایران حاکم شد و طیفهای مختلف شرکت‌کننده در جلسه را تحت تأثیر قرار داد.

سید محمدباقر کاشانی، فرزند آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی است. او در زمان برپایی این جلسه جوان ۳۳ ساله‌ای بود که از ۱۳۴۱ش، پس از موفقیت در آزمون پزشکی ویژه دولت امریکا مقیم نیویورک شد و دوره تخصصی رشته جراحی مجاری ادرار و جراحی کودکان را



سید محمدباقر کاشانی

گذراند. کاشانی با برخورداری از سابقه خدمت و مبارزات پدرش در انقلاب ۱۹۲۰م عراق و جریان ملی شدن صنعت نفت ایران، سعی در روشن شدن گوشه‌های تاریخ معاصر داشت. پرسشهایی که او در میانه جلسه از شایگان می‌کرد بیش از هر چیزی، وی را در جبهه منتقد دولت محمد مصدق قرار داد؛ سئوالاتی درباره رفراندوم، لایحه امنیت اجتماعی و حکومت نظامی، همه از زاویه نقد بر دوران نخست‌وزیری مصدق برخوردار بوده به نوعی برخی از سیاستها و برنامه‌های او را به چالش می‌کشاند، که البته همین نگرش و نقد گذشته افرادی که کم کم به تابو تبدیل می‌شوند لازمه مباحث منطقی تاریخی است.

این گزارش را، بخش فعالیت‌های خارجی اداره

یکم عملیات و بررسی ساواک در نیویورک از جلسه سخن‌رانی شایگان در مراسم سالگرد مرگ مصدق در ۱۰ فروردین ۱۳۴۷ (۲۱ روز بعد از برپایی مراسم) به تهران فرستاده است. متن سخن‌رانی در میان کتب منتشر شده، چندان مورد توجه قرار نگرفته است، حتی در کتابی که از سیدعلی شایگان با عنوان زندگی‌نامه سیاسی، نوشته‌ها و سخن‌رانیها به تازگی (زمستان ۱۳۸۵ش) در دو مجلد به تدوین فرزندش احمد شایگان چاپ و منتشر شده، جای آن خالی است.

«رونوشت گزارش خبر شماره ۱۳۷ - ۳۱۵ - ۴۷/۱/۱۰ [۱۳] منبع ۶۹۱

موضوع - جلسه مورخه ۱۸ اسفند ماه خانه ایران در نیورورک<sup>۱</sup>

ابتدا دکتر خوانساری یادآور شد که این جلسه به خاطر سالگرد مصدق<sup>۲</sup> برپا شده و از مدعوین تشکر کرد. تعداد شرکت‌کنندگان در حدود پنجاه نفر بودند. بعداً عده‌ای سرود ۳۰ تیر<sup>۳</sup> را که ابوالحسن صبا نوشته بود، به طور دستجمعی خواندند. سپس شخصی به نام رازی<sup>۴</sup> قصیده‌ای درباره نهضت مردم ایران خواند و سپس دکتر خوانساری از دکتر شایگان خواهش کرد که بیاناتی درباره مصدق ایراد کنند. خانه ایران کاملاً تزیین شده بود. کلیه فامیل شایگان و فاطمی شرکت داشتند. فرامرز فاطمی، برای اولین بار در این جلسه شرکت داشت. کلیه فعالین

غیر از سیروس یگانه و نوشیروان حاتمی شرکت داشتند. دکتر شایگان پس از قرائت شعری از حافظ چنین گفت:

هر چه فکر کرده و می‌کنم نمی‌دانم از کجا شروع کنم و شرح حال این مرد بزرگ را چگونه بگویم. من جداً عاجزم و امکان ندارد بحر را در کوزه‌ای بریزم. من هر چه فکر کردم امشب چه چیزی به شما بگویم، عاجز بودم. تا اینکه یک نطق از دکتر مصدق را در دوره چهارم [مجلس شورای ملی] پیدا کردم و آن را فقط برای شما می‌خوانم و کافی است که شما بدانید این مرد چگونه مردی بوده است. مقدمتاً باید بگویم بسیار سعی کردم شاید تاریخ تولد دکتر مصدق را پیدا کنم ولی مقدور نشد. پیشنهاد من این است که ان‌شاءالله در سال آینده سالگرد فوت مصدق را دور هم جمع نشویم. زیرا او نمرده است. او تا ابد زنده است. از سال آینده روز جشن تولد مصدق را جشن خواهیم گرفت. ما تأسف نداریم که او از بین ما رفته است. ایرانی باید افتخار داشته باشد که چنین فرزندی را داشته است. زندگی مصدق شامل سه قسمت است: تحصیلات او، مشاغل اداری او، زندگی و مبارزات سیاسی او. این سه قسمت خودش کتابها لازم دارند و [شرح آنها] از عهده من، آن هم در یک شب، خارج است. درباره زندگی اداری او فقط باید بگویم راست‌ترین، صادق‌ترین مرد بوده. درباره عقیده دمکراسی و آزادمندی او زبان من قاصر است. من نطق دوره چهارم<sup>۵</sup> [او را] بخوانم. مصدق این‌طور گفت. جداً الساعه خیال می‌کنم دکتر ایستاده‌اند و صحبت می‌کنند. بسیاری از شما این افتخار را دارید که صدای آن مرد بزرگ را شنیده‌اید و بسیاری از شماها نشنیده‌اید. به هر حال مصدق می‌گوید من از سلطنت قاجار دفاعی ندارم و نمی‌توانم داشته باشم. فراموش نفرمایید حالا احمدشاه سلطان است و رضاخان رئیس‌الوزراء است. مقدمات کار دارد فراهم می‌شود. مصدق می‌گوید اگر رضاخان بخواد سلطان بشود و رئیس‌الوزراء هم باشد این درست نیست و این خلاف اصول است. حالا مصدق سر از گور بردارد و تماشا کند که پسر او چه می‌کند. این چه می‌کند و ما چقدر بدبخت شده‌ایم. مصدق در آن روز می‌دانست که رضاخان چه خواهد کرد و چه بلایی به سر ملت درخواهد آورد. از همان موقع کمر به قتل مصدق بستند. آخر ساده نبود، در آن موقع، در دوره چهارم این مطلب گفته بشود. دکتر مصدق می‌گوید من مسلمان هستم و هنوز هم مسلمان هستم و سوگند خورده‌ام که به مردم ایران خیانت نکنم. چرا مصدق می‌گوید من مسلمان هستم و هنوز هم هستم، برای اینکه در آن دوره و زمان، کافی بود که او را تکفیر کنند و یک ملا مثل این افرادی که فعلاً سر کار هستند او را بکشند. دکتر مصدق می‌دانست چه دارد می‌شود و نمی‌توانست ساکت باشد. لذا شروع به مبارزه اصولی کرد و زندان رفت تا جریان نفت پیش آمد کرد. در جریان نفت، ملت

حق شناس ایران کمال پشتیبانی را از مصدق نمود، ولی اربابان ساکت نبودند و بهانه کردند که مصدق می خواهد این...<sup>۶</sup> را بیرون کند. جنگ در گرفت. مصدق پشت قرآن نوشت<sup>۷</sup> برای این ترسو فرستاد که به این قرآن قسم، کاری به تو ندارم. بگذار حق ملت را بگیرم، ولی اربابان همان افرادی که امروز ما را جا داده اند، این اتاق را در اختیار ما گذاشته اند، ساکت نبودند و هر روز بهانه ای جلو آوردند. من بارها دربار رفتم، با این ... حرف زدم که نترس کاری به تو نداریم. من کسی نبودم. من نماینده یا سخن گوی سائرین بودم. این .... که امروز همه کاره شده چنان ترسیده بود که از من می پرسید حالا چه خواهد شد؟ به او گفتم نترس! ولی چنان ترسیده بود که به دست و پای من افتاده بود. من مردنی، من پهلوان که مردم با من چه خواهند کرد. شما نمی دانید چقدر ترسو است. چقدر ترسیده بود. به هر حال بارها به او گفتم ما کاری به تو نداریم. شاه باید سلطنت کند و مصدق حکومت. عاقبت کار خودش را کرد. ترسید و رفت.<sup>۸</sup> نه آقا نترسید. اربابان دستور دادند برو، او هم رفت. من در دادگاه خودم گفتم که اگر سربازی از میدان نبرد فرار کند سرباز نیست و چون شاه فرار کرده، دیگر شاه نیست. به هر حال آقایان؛ قانون اساسی را این بابا زیر پا گذاشت. حرف این بود که شاه سلطنت کند. مانند ممالک مشروطه. آخر این مشروطه ساده به دست نیامده بود. خونها بر باد رفت. سرها بریده شد. بروید تاریخ مشروطیت را بخوانید تا بدانید چقدر از اجداد شما، از نیاکان شما، فدای این آزادی شده اند. فرصت ندارید فقط صفحات را ورق بزنید تا ملاحظه کنید چه اتفاق افتاده. این ... می توانست سلطنت کند. آخر در حکومت مشروطه شاه از سلطنت باید فقط جنبه تشریفات را به عهده بگیرد. شاه از مسئولیت مبرا است. ولی آمدند این بساط را درست کردند. هدف مصدق این بود که این قانون اساسی که به این گونه و به این زحمت درست شده، زیر دست و پای این و آن نباشد. مصدق در چهارچوب قانون اساسی کار کرد و می کرد و می خواست شاه سلطنت کند و نه حکومت. ولی اربابان راضی نبودند و راضی نشدند. شما دوستان بروید مطالعه کنید که مصدق چه کرد و چه گفت. مصدق رهبر ممالک استعمار شرق شد. صدای او بلند شد. ملت او را همراهی کرد. فقط ما از راه قانون اساسی قادر بودیم به سر حد کمال برسیم. هدف مصدق این بود که این مشروطه و این قانون اساسی که با آن زحمات به دست آمده، دست این و آن نباشد.

مصدق در تمام مدت عمرش از فکر ملت خارج نبود. جان و عمر خودش را فدای ملت کرد. در سخت ترین شرایط تسلیم نشد. نفت را ملی کرد. این دلراهی که امروز وارد ایران می شود، مصدق روانه ایران کرد. این هارت و پورتی که اینها دارند و پولدار شده اند، آنها را مصدق کرد. مصدق بود که گفت باید حق ملت ایران را بدهید. راستی آدم باید چقدر احقر

باشد، چقدر الاغ باشد. این ... چه می‌گوید؟ صد صفحه راجع به ملی شدن نفت می‌نویسند، از اول تا آخر تماماً اسم... است. ولی یک اسم از مصدق نیست. مثل اینکه اینها نفت را ملی کرده‌اند. اینها حق ملت را گرفته‌اند. اینها این سیل دلار را روانه ایران کرده‌اند. ولی باید [ملت] حق خودش را پس بگیرد. ملت ما توسری خور است. اهمیت ندارد. به او چه بدهند، موقعی [که] آزادی ندارد، فایده ندارد. این مرد ابتدایی‌ترین حقوق را از مردم گرفته، مردم حق رأی دادن ندارند، حق وکیل شدن ندارند، آن وقت می‌خواهند شعبه کمیته حقوق بشر را برای تبلیغات در ایران باز کنند که بگویند در ایران آزادی هست. این جلاد چندین هزار نفر [از] مردم را جلوی دهان گلوله بسته، آزادی را از مردم سلب کرده، حق وکیل کردن را از مردم گرفته، حالا می‌خواهد کمیته حقوق بشر [را به] ایران ببرد و پز بدهد که ما آزادی داریم. آخر چه آزادی؟ در آن مملکت هیچ چیز آزاد نیست. این مرد چه افتخاری می‌تواند داشته باشد، در حالی که می‌توانست سلطنت بکند و مردم را آزاد بگذارد. شما دوستان باید بدانید اوضاع از چه قرار است و مبارزه را باید ادامه بدهید. من جداً عاجزم درباره مصدق حرف بزنم. باید در چند شب متوالی درباره‌اش صحبت کرد. باید همه شما جزء جزء کارهای او را بنویسید. چون از من گذشته، شما باید کار کنید و ملت را آزاد کنید. ان شاء الله دوستان جلساتی ترتیب خواهند داد و مطالب را درباره مصدق بحث خواهند کرد که او چگونه مرد مبارز و دلیری بوده است.

در این موقع جمعیت در حدود صد نفر بود و اکثراً بسیار احساساتی شده بودند. شروع به کف زدن کردند و شایگان هنوز ایستاده بود که ناگهان دکتر کاشانی<sup>۹</sup> از بین جمعیت بلند شد و خطاب به دکتر شایگان گفت: «جناب آقای دکتر شایگان، جنابعالی تاریخ ناطق هستید. اگر اجازه می‌فرمایید چند سؤال را بکنم.» شایگان جواب داد بفرمایید. جلسه قدری متشنج شد. دکتر شایگان ناراحت شد. دکتر کاشانی گفت: «جنابعالی تاریخ ناطق جبهه ملی هستید. همکار نزدیک دکتر مصدق تشریف دارید. امشب مطالبی درباره قانون اساسی و حفظ آن فرمودید، از دمکراتیک بودن دکتر مصدق فرمودید. من و دوستان ما ابهاماتی داریم که اگر ممکن است بفرمایید چطور آقای دکتر مصدق که مدافع قانون اساسی بودند، برخلاف قانون اساسی رفتارندوم کردند؟<sup>۱۰</sup> در تمام مدت حکومت خودشان غیر از ۲۵ ساعت دائماً حکومت نظامی بود.<sup>۱۱</sup> حتی انتخابات را در حکومت نظامی صورت دادند. اختیارات<sup>۱۲</sup> برخلاف قانون اساسی از مجلس گرفتند که نفت را ملی کنند ولی لایحه امنیت اجتماعی<sup>۱۳</sup> را نوشتند که امروز شالوده سازمان امنیت [ساواک] ما شده است؟ اگر امکان دارد ما و دوستان ما را از ابهام دریابورید.» شایگان گفت: «آقا شما به کارهای او نظر بکنید. به نتیجه کارهای او نظر بکنید. عیب مصدق شاید در این بود که از اختیارات خودش

استفاده نکرد. آدم دمکراتی بود. می‌خواست در چهارچوب قانون کار کند. بارها این بحث خصوصی در منزل دکتر می‌شد (دکتر غرض مصدق است) که باید شدیدتر کار کرد ولی آن مرد بزرگ قبول نکرد. مثلاً درباره این... شهید راه آزادی، دکتر حسین فاطمی<sup>۱۴</sup>، که چقدر روشن‌بین بود، گفت این یارو را برداریم. جداً چقدر روشن‌بین بود.» (صدای گریه خانواده فاطمی بلند شد. خانمها گریه کردند. جلسه حالت مخصوصی پیدا کرد. دکتر شایگان میز را ترک کرد و آمد جلوی جمعیت و جلوی دکتر کاشانی ایستاد. صدای گریه بلند بود. مانند مجلس روضه‌خوانی همه احساساتی شده بودند.) شایگان گفت: «خدا رحمت کند او را، چقدر روشن‌بین بود. او می‌گفت اگر او [= شاه] را نابود نکنیم، اگر او را خلاص نکنیم، سر ماها را به باد می‌دهد. (دو دفعه صدای گریه بلند شد.) ولی دکتر [= مصدق] می‌گفت من پشت قرآن را امضاء کرده‌ام و نمی‌توانم این کارها [را] بکنم و بالاخره نکرد. ولی اربابان به او دستور دادند که برود و بعد آن جریان پیش آمد.<sup>۱۵</sup> آخر او رئیس دولت بود. هر روز سر و صدا بود. او فرصت نداشت و اگر فرصت بود می‌کرد و حکومت نظامی را لغو می‌کرد. او با این اربابان جنگ می‌کرد، [با] این افرادی که دنیا را به خاک و خون کشیده‌اند. جنگ او جنگ ساده‌ای نبود. او جنگ با این... نداشت. ما کاری به او نداشتیم. به او گفتیم شما سلطان هستید. سلطنت کنید نه حکومت. ولی زیر بار نرفت و عاقبت هم به باد خواهد رفت. آخر مملکت مشروطه حساب و کتاب دارد. این پسر باید از مسئولیت مبری باشد. باید مجلس و رئیس دولت کار کند نه او همه کاره باشد. ولی او [قبول] نکرد و آلت دست اربابان شد. ما انقلابی نبودیم. در انقلاب عده‌ای از بین می‌روند. ولی این... راه را برای انقلاب باز کرده است.» [شایگان در ادامه] چند شعر از حافظ خواند و گفت: «باید دید نتیجه کار چه شد. نه اینکه او چه کرد. در مورد مرحوم پدرت (غرض آیت‌الله کاشانی) بارها [مصدق] می‌گفت که حرف درباره ایشان نزنند. می‌گفت او هم رزم من بود و هست. صادق است. پاک دل است. بی‌آلایش است. فریاد داشت که حرف نزنند.»

(در این موقع جلسه تعجب زده شده، ولی حالت انتظاری را داشت.) دکتر کاشانی بلند شد و دو دفعه سؤال کند، ولی دکتر قائم‌مقام فریاد زد جناب استاد بفرمایید حکومت نظامی برای چه بود. چرا رفراندوم کردند. بفرمایید چه کسانی افشارطوس<sup>۱۶</sup> را کشتند. بفرمایید چرا محاکمه نشدند.)

(غرض دکتر قائم‌مقام این بود که جنگی درست کند و احیاناً طرفداران دکتر بقایی را بلند کند و شایگان حمله به دکتر بقایی بکند و جنگ بشود.)

شایگان بدون اینکه وارد بحث افشارطوس بشود، به طور خلاصه گفت: «خود حکومت نظامی مصدق فلسفه‌ای دارد. ما جنگ با امریکا و انگلستان را داشتیم. رئیس دولت مسئولیت داشت مردم را ساکت نگاه دارد تا با خارجی جنگ کند و بحث آن جداگانه است.» و ابداً موضوع



افشارطوس را جواب نداد و به عقیده عده‌ای ترسید وارد جنگ بشود. دکتر کاشانی گفت: «پس می‌فرمایید هدف مقدس وسیله مقدس لازم ندارد و ایشان هم قانون اساسی را زیر پا گذاشتند و جواب مرا نداده‌اید.» شایگان گفت: «باید نیت طرف خوب باشد. باید حسن نیت داشته باشد. من امشب دوست ندارم جلوی فامیل مرحوم فاطمی وارد مسائل بشوم، آنها ناراحت می‌شوند. ان شاء الله بعداً حرف خواهیم زد. ولی جنگ ما، جنگ با استعمار بود نه با احد دیگری.» دکتر کاشانی گفت: «اگر جنگ شما جنگ با استعمار بوده، بفرمایید به قول خودتان چگونه با ایادی استعمار به جنگ استعمار رفتید. مگر بیات<sup>۱۷</sup> و فلاح<sup>۱۸</sup> در زمان مصدق همه کاره نفت نبودند. مگر دکتر اقبال استاندار آذربایجان<sup>۱۹</sup> نبود. مگر بعد از ۲۸ مرداد، همان افراد مصدر امور نبودند. مگر حالا نیستند.» شایگان قدری مکث کرد. جلسه از حالت عصبانیت خارج شده بود. همه گوش می‌دادند. دکتر شایگان گفت: «حرف شما درست است. این اعتراض در همان موقع بود. قرار بود کمیته‌ای تشکیل بشود. من نمی‌خواهم خانمها را ناراحت کنم، شهید راه آزادی، دکتر فاطمی چقدر روشن بین بود. او هم مخالف بود. او می‌گفت این افراد را بیرون کنیم. او می‌گفت دست این پسره را کوتاه کنیم. ولی مصدق فرصت نکرد و عقیده نداشت به سوگندی که خورده بود پشت پا بزند. و حرف شما کاملاً درست است. این ایراد وارد است.» سیادت پرسید: «آقای دکتر شایگان\*\* اصلاحات ارضی<sup>۲۰</sup> مصدق چه بود؟» دکتر شایگان گفت: «اصلاحات ارضی مصدق چیزی نبود. فقط می‌خواست موقتاً عادلانه باشد. آن روز نمی‌شد این حرف را به مالک زد که بیا هر چه داری بده و برو دنبال کارت. مصدق انقلابی نبود. مصدق تندرو نبود. ولی اطرافیان او این اعتراض را داشتند.»

دکتر کاشانی گفت: «من قانع نشدم. هنوز در شک هستم که قانون اساسی در زمان مصدق اجرا شد یا نه؟ رفراendum مصدق نشان داد که در تهران ۳۲۸ نفر مخالف رفراendum بوده‌اند. من می‌خواهم بدانم حکومت نظامی برای ۳۲۸ نفر بود. به نیت پاک که نمی‌شود کار کرد. پس قانون اساسی برای چه هست؟ همه می‌گویند ما نیت پاک داریم و بگذاریم این و آن قانون را زیر پا بگذارند و بعد از بیست سال قضاوت اعمال آنها را بکنیم. قانون مسئله اخلاق نیست. جنابعالی فرمودید صد صفحه تاریخ نفت را نوشته‌اند [و] دولت منتشر کرده که در آن اسمی از مصدق نیست و دردناک است. شما بفرمایید در سال گذشته که جنابعالی تاریخ ۳۰ تیر را مرقوم فرمودید و در باختر امروز چاپ شد، غیر از اسم مصدق و خود جنابعالی اسم دیگری بود؟ آن دردناک نیست. مگر در زمان مصدق خانه‌های مردم سنگباران نشد. مگر اتهامات نبود. اگر جنابعالی که تاریخ ناطق هستید این مطالب را برای ما که در آن روزها بچه بودیم، روشن نفرمایید، که روشن بکنند.»

(جلسه دو دفعه حالت تشنج به خود گرفت.) شایگان با حالت عصبانی آمد وسط اتاق و گفت: «آقا ما حرفی با کسی نداریم. مصدق را ارباب ساقط کرد. احدی در سقوط او دست



نداشت. ارباب کرد و نوکر او به شعبان بی‌مخ<sup>۲۱</sup> دستور دادند با ماشین جیبی برود در منزل مصدق را بشکنند. همان شب به مصدق گفتند این پسر [شاه] را خلاص کن. نکرد. ما با استعمار جنگ کرده‌ایم. این افتخار ماست. تاریخ قضاوت خواهد کرد که ما چه کرده‌ایم. مردم چه کرده‌اند. قانون اساسی زیر پا گذاشته شد، ولی رئیس دولت راهی نداشت. همان آزادمنشی مصدق ما را بدبخت کرد. بیچاره کرد. سرها را به باد داد.»

نظریه منبع - دستور داده شد قهوه بدهند و جلسه را ختم کنند. در بین صحبت شایگان قهوه می‌دادند که جلسه به هم خورد. این جلسه چندین مسئله را روشن کرد و حرفهای تاریخی زده شد.

۱. مصدق قسم خورده بود که تغییر رژیم نخواهد داد و مخالف بود، از اینکه می‌گویند مصدق می‌خواست رژیم را عوض کند، دروغ است. مصدق مخالف دربار نبوده است. این حرف شایگان ارزش مصدق را پایین آورد.

۲. مصدق انقلابی نبوده و مخالف اصلاحات ارضی بوده است. این حرف هم ارزش او را پایین آورد که انقلابی نبوده است.

۳. مصدق قانون اساسی را زیر پا گذاشته و دیکتاتور ملی بوده است. در حالی که دانشجویان قبول نمی‌کردند مصدق قانون اساسی را اجرا نکرده است. ولی شایگان گفت رئیس دولت چاره‌ای نداشته.

۴. دکتر فاطمی با مصدق، درباره رژیم اختلاف داشته‌اند.

۵. مصدق را ارباب خارجی ساقط کرده و این درست نیست که مخالفین او را ساقط کرده‌اند.

۶. دکتر فاطمی اعتراض داشته، دکتر اقبال را از استانداری آذربایجان بردارد ولی مصدق زیر بار نرفته است.

در حال حاضر سر و صدای مطالب شایگان زیاد شده و مورد بحث است. نامبرده برخلاف نظر مصدقی‌ها حرف زده و قبول کرده که اشتباه کرده‌اند و مصدق خشونت به خرج نداده است. در موقع خداحافظی، شایگان به یکی از طرفداران دکتر بقایی<sup>۲۲</sup> می‌گوید: «من عمری ندارم. شاید سال دیگر نباشم. سلام مرا به دکتر بقایی برسان. این مطلب تاریخی را به شما می‌گویم. بعد از نهم اسفند<sup>۲۳</sup> که به خانه مصدق ریختند، مرحوم دکتر فاطمی اصرار داشت شاه را بکشیم، دردسر ملت کم بشود [اما] دکتر مصدق گفت جواب دکتر بقایی و کاشانی را چه بدهم؟ دکتر مصدق مخالف بود. من هم مخالف بودم. ولی فاطمی زنده نیست. او مرده است. دکتر بقایی در زیر چکمه این ... جان می‌دهد. من هم در این ولایت خواهم مرد. دکتر فاطمی بسیار روشن‌بین بود. سر او به باد رفت. حتماً سلام مرا به دکتر بقایی برسانید و این مطلب تاریخی را به ایشان

بگوید.»

نخشب<sup>۲۴</sup> اصولاً با این بحث مخالف بوده و می‌گفت: «هر چه شده به نفع دولت بود و دو دفعه دودستگی اتفاق خواهد افتاد. شایگان هم پیر شده می‌خواهد [در] چهار روز آخر عمر حرف راست بزند ولی حرفهای او به ضرر ماست و به نفع دستگاه تمام خواهد شد و بس.» نخشب در همان جلسه چند دفعه اشاره کرده بود که دکتر کاشانی را ساکت کنند.

ناظرین عقیده دارند که شایگان بسیار ملایم حرف زده و حتی تعریف از آیت‌الله کاشانی کرده که او را اذیت نکنند و در مورد افشارطوس هم سکوت کرده که جنگ نشود. می‌گویند حرفهای شایگان پرده از روی بسیاری چیزها برداشته و مطالبی گفته شد که تا آن شب گفته نشده بوده است. قسمت عمده تکیه روی دکتر فاطمی است که چقدر مخالف رژیم بوده است. حرف شایگان هنگام خداحافظی باز دال بر این است که فاطمی عقیده داشته رژیم برداشته بشود ولی مصدق علاوه بر آنکه خودش مخالف بوده، از دکتر بقایی و کاشانی وحشت داشته است و این مطلب تاریخی را شایگان توسط طرفداران بقایی برای او پیام داده است. رونوشت برابر اصل و اصل در ۱۵۴۱۶ می‌باشد. ه»

۲۰۲

### پانوشتها

۱- در اوایل دهه ۱۳۴۰ ش، علی محمد (شاهین) فاطمی، از اعضای هیئت مؤسس و اجرایی جبهه ملی ایران در امریکا، مرکزی را در شهر نیویورک با عنوان «خانه ایران» تأسیس کرد. این خانه با عنوان حوزه فعالیت در امریکا و به قصد فعالیت در زمینه‌های فرهنگی و برپایی جلسات سخنرانی آغاز به کار نمود و فعالیت‌هایش تا سالهای پس از انقلاب اسلامی هم ادامه داشت. در همان سالهای آغازین، حسن آذربال (رئیس)، مرتضی محیط (معاون)، مصاحب‌نیا، پرویز عامری، حاتمی، عمانی و گیلانی هفت عضو هیئت رئیسه خانه ایران بودند که چند سالی اداره امور آن را برعهده داشتند. از دیگر اعضای مؤثر و فعال آن، محمد نخشب بود که از همان سال تأسیس، فعالیت چشمگیری از خود نشان می‌داد و بخشی از امور مرکز را اداره می‌کرد. همکاری نخشب در خانه ایران تا ۱۳۴۳ ش ادامه یافت تا اینکه میان او و علی محمد (شاهین) فاطمی اختلاف افتاد و با تشدید آن، نخشب از خانه ایران کناره گرفت و خود خانه دیگری با نام «خانه دانشجو» در نیویورک راه انداخت. این مرکز با انجام فعالیت‌های سیاسی، تا حدودی به رقیب خانه ایران تبدیل گردید. در این مدت سیدعلی شایگان با رفت و آمد به خانه ایران، بیشترین سخن‌رانی‌های خود را در آنجا ایراد می‌کرد و محمد نخشب نیز در خانه دانشجو اداره امور را در دست گرفته بود. اما در ۱۳۴۵ ش هر دو خانه با تشکیل جلساتی به هم نزدیک شدند و با انتخاب عنوان خانه ایران، فعالیتشان را پی گرفتند. با این تفاوت که فعالیتها و جلسات آن در محل خانه دانشجو برپا شود. در همین سال، جشن نوروز که از زمان بروز اختلاف، جداگانه از سوی هر دو مرکز برگزار می‌شد در خانه دانشجو برپا شد. در اوایل سال هم مقرر گردید که روزنامه رسمی خانه ایران ماهیانه از سوی مرکز ادغام شده چاپ و منتشر گردد. گذشته از برپایی جلسات سخنرانی، تعلیم زبان انگلیسی و آموزش و برگزاری مسابقه شطرنج و راه‌اندازی شبهای شعرخوانی از دیگر برنامه‌های خانه ایران در نیویورک بود. (منابع: پژوهشی در فعالیت‌های ایرانیان خارج از کشور (۲): مراکز و انجمن‌های فرهنگی ایرانیان در خارج، به کوشش

نخستین سالگرد وفات مصدق در نیویورک

کیومرث امیری و محمد چیت‌سازان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ش؛ بهرامی، روح‌الله، فعالیتهای سیاسی - اجتماعی نخشب به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳ش)  
۲- دکتر محمد مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ بعد از چندین سال تبعید و زندگی تحت نظارت حکومت پهلوی، در بیمارستان نجمیه تهران درگذشت.

۳- در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۳۱ مصدق در ملاقاتی با شاه خواستار تصدی وزارت جنگ شد؛ اما محمدرضا شاه مخالفت نمود و او هم ناگهان و بدون اینکه با اعضای جبهه ملی و نمایندگان فراکسیون نهضت ملی در مجلس شورای ملی به مشورت بنشیند، از سمت خود استعفا کرد و به احمدآباد رفت. در پی آن، فرمان نخست‌وزیری به احمد قوام (قوام‌السلطنه) رسید. قوام در ۲۷ تیر اعلامیه داد که «کشتیبان را سیاستی دگر آمده» است. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در برابر اعلامیه او، اعلامیه‌ای صادر کرد که معروف به «اعلامیه قوام‌برانداز» شد. آن‌گاه در مصاحبه‌ای مطبوعاتی ضمن اعلام عدم صلاحیت قوام برای نخست‌وزیری در آن شرایط، تصریح کرد: «بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر کمر همت بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است». افزون بر این در ۲۹ تیر در مصاحبه با روزنامه‌نگاران و خبرنگارهای خارجی با اشاره به استعمار انگلیس، از آنان خواست که «به همه جا مخابره کنند و بگویند ملت ایران نمرده و زیر بار این ارباب جنایتکار نخواهد رفت». در پایان هم افزود که «اگر کار سخت شود، خودم حاضرم کفن بپوشم». در پی آن مردم، احزاب و جمعیت‌های سیاسی و دینی هوادار مصدق، با وجود اینکه نیروهای امنیتی و انتظامی به حال آماده‌باش درآمده بودند و روز ۳۰ تیر هم تعطیل بود، به خیابانها ریختند که در نتیجه عده‌ای کشته و عده بسیاری زخمی و مضروب شدند. سرانجام در غروب همان روز، دولت قوام سقوط کرد و نمایندگان مجلس با ۶۱ رأی از مجموعه ۶۴ نماینده حاضر در جلسه به نخست‌وزیری مصدق ابراز تمایل کردند. شاه هم فردای همان روز به خواسته مردم گردن نهاد و فرمان نخست‌وزیری مصدق را صادر کرد. در این میان یکی از شاگردان ابوالحسن صبا (موسیقیدان پرآوازه) به نام حسین ملک، که او نیز بعدها استاد موسیقی کشور شد، در خیابان اکباتان تهران، مقابل ساختمان حزب زحمتکشان که شاهد چگونگی کشته شدن امیر بیجار، یکی از اعضای حزب مزبور بود تحت‌تأثیر وقایع ۳۰ تیر، نِت آهنگی را نوشته و به استاد خود صبا داد. نِت او بر استادش اثر گذارد و صبا هم شعری بر آن نوشت. در همان زمان، هر دو نوشته به شکل سرود درآمد و با عنوان سرود ملی سی تیر در شب ۲۵ اردیبهشت ۱۳۳۲ توسط دسته کُر عضو سازمان جوانان حزب زحمتکشان ملت ایران که به رهبری حسین ملک تشکیل یافته بود، نواخته شد و به اجرا درآمد. شعر این سرود که در مراسم سالگرد درگذشت دکتر مصدق در خانه ایران (نیویورک) پیش از سخن‌رانی سیدعلی شایگان حاضران آن را خواندند بدین قرار است:

شد زمام ملتی سپرده دست دولتی که با تفنگ و توپ و تانک و تیر

کنند حکومت چو مستبدی جابرانه

این نظامیان کنون به امر آمری جنون به مردمی سپر نموده جان

هدف نمایند به خون کشانند جاهلانه

زرگبار مسلسل‌ها هزاران تن فتاد از پا به خون اجساد آغشته زکشته پشته‌ها گشته

جمله تن فدا نموده بهر آزادی عاشقانه

وزید از کهسار نسیمی خوش‌دار نویدی که ملت پیروز شده امروز

بگو اکنون به خصم دون برو بیرون

تو بمانی ای وطن جاودانه

ملتی که شد غیور تا به کی بود صبور چون زحد شدی شود صبور

کشید زعزت ترا به ذلت ماهرانه

۴- حسین راضی فرزند غلامرضا به سال ۱۳۰۷ش در تبریز به دنیا آمد. او به حسین راضی آستارایی هم شهرت داشت. اما در برخی از منابع به ویژه اسناد ساواک از جمله متن گزارش سخن‌رانی شایگان به اشتباه نام وی به صورت «رازی» درج شده است. راضی در دوران تحصیلات بنا به علایق درونی و به منظور مقاومت در برابر تبلیغات ماتریالیستی برخی از اعضای حزب توده به مطالعه کتب دینی و ملی روی آورد و با محمد نخشب، مشهور به محمد مکانیک آشنا گردید. در

۱۳۲۲ش به اتفاق نخشب و چند تن دیگر «نهضت خداپرستان سوسیالیست» را پایه‌ریزی کرد و از سال ۱۳۲۷ش هم اهداف خود را با نام «نهضت مردم ایران» پی گرفت. در فاصله سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ش که مبارزه بر ضد استعمار مردم ایران با هدف ملی شدن صنعت نفت به اوج خود رسید، اعضای نهضت مردم ایران، ضمن فعالیت در جبهه ملی، بر اساس موافقت‌نامه‌ای که با سران حزب ایران امضا گردید با آن حزب ائتلاف کردند و هر دو گروه سیاسی در هم ادغام شدند. در ۱۳۳۰ش به هنگام برپایی چهارمین کنگره حزب ایران راضی به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد و در کنار افرادی چون اللهیار صالح، کریم سنجابی و حبیبی به فعالیت پرداخت. ولی سال بعد که بر سر مسائل ایدئولوژیکی میان آن دو حزب اختلاف پیش آمد و اعضای نهضت ملی ایران در سراسر ایران از حزب ایران جدا شده، به دنبال تأسیس جمعیت آزادی مردم ایران با همان خط‌مشی سیاسی و وفاداری نسبت به دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، چهارمین حزب جبهه ملی را به وجود آوردند که این جمعیت در ۷ اسفند ۱۳۳۳ در پلنوم حزبی تبدیل به حزب مردم ایران گردید. محمد نخشب دبیرکل آن شد و روزنامه مردم ایران نیز ارگان آن حزب تعیین گردید. حسین راضی از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ش فعالیت چشمگیری از خود نشان داد و در ۱۳۳۷ش که نخشب ایران را به قصد آمریکا ترک گفت او دبیرکلی حزب مردم ایران را برعهده گرفت. در ۱۳۳۹ش که جبهه ملی دوم تشکیل شد حزب مردم ایران به آن پیوست و راضی هم عضو شورای مرکزی آن شد. در فروردین ۱۳۴۱ مجدداً به عضویت هیئت اجرایی و دبیرکلی حزب مردم ایران برگزیده شد. او از ۱۳۳۹ش چند بار دستگیر و بازجویی و زندانی شد و بعد از چندی به آمریکا رفت و در کنار دیگر فعالیتهای در جلسات خانه ایران در نیویورک هم شرکت می‌کرد. راضی در شهرداری تهران مشغول بود و مشاورت عالی و مدیرکلی تشکیلات و طرحهای شهرداری از جمله مشاغل مهم او در ایران است.

۵- شایگان در این سخن‌رانی به اشتباه، نطق مصدق در مخالفت با تغییر سلطنت ایران (از قاجاریه به پهلوی) را در زمان نمایندگی او در دوره چهارم مجلس شورای ملی بیان کرده است؛ در صورتی که مصدق در دوره پنجم از سوی مردم تهران به نمایندگی مجلس برگزیده شد و در ۹ آبان ۱۳۰۴ در مخالفت با ماده واحده تغییر سلطنت به سخن‌رانی پرداخت.

۶- نقطه‌چین‌هایی که در متن سخن‌رانی (گزارش ساواک) وجود دارد جای خالی احتمالاً عبارتی تحقیرآمیز است که سیدعلی شایگان در سخن‌رانی نسبت به محمدرضا پهلوی به کار برده، اما مأمور ساواک از ذکر صریح آن در گزارش خود ابا داشته بنا به ملاحظات شغلی و یا هر دلیل دیگر جای آن عبارت را با نقطه‌چین پر کرده است.

۷- محمد مصدق در کتاب *خاطرات و تألمات* (ص ۲۱۱) با اشاره به وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ می‌نویسد: «پس از اینکه به اراده ملت مجدداً اینجانب مأمور تشکیل دولت شدم، روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم به اوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان آن واقعه استحضار کامل دارند، برای اینکه به کلی رفع نگرانی از اعلی حضرت بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند به نوعی ذهن ایشان را مشوش نموده، اختلافی میان دربار و دولت بیندازند و از این راه به اساس نهضت ملی ضربتی برسند این شرح را «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم.» در پشت کلام‌الله مجید نوشته و آن را به حضور شاه فرستادم.»

۸- عبارت «ترسید و رفت» اشاره شایگان به ترک تهران توسط محمدرضا پهلوی و رفتن او به بغداد، چند روز قبل از کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ است. در نیمه شب ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ کریمت روزولت، رئیس و گرداننده عملیات سیا در خاورمیانه، با محمدرضا شاه درباره روش کار و تاکتیک عملیات کودتا موسوم به آژاکس، به توافق رسیدند. «قرار شد فرامین عزل مصدق و نخست‌وزیری فضل‌الله زاهدی نوشته شود و شاه روز بعد آنها را امضا کند. سپس همراه ملکه ثریا به عنوان استراحت به سواحل دریای خزر پرواز کند و در انتظار نتیجه کار بماند...» شاه به اتفاق همسرش در ۲۱ مرداد با شتاب به کلاردشت رفت. سه روز بعد در شب یکشنبه ۲۵ مرداد، کودتا بر ضد دولت مصدق آغاز شد؛ اما خیلی زود نقشه آن برلاگشت و با دستگیری سرهنگ نصیری (فرمانده گارد سلطنتی و یکی از عوامل کودتا) طرح مزبور شکست خورد و سران کودتا هم دستگیر شدند. خبر شکست کودتا پیش از طلوع آفتاب از رادیو پخش شد و شاه و ثریا با استفاده از هواپیمای کوچکی به رامسر رفتند و بیست دقیقه بعد هم با هواپیمای دو موتوره بیچکرافت راهی بغداد شدند. در همان زمان، حسین فاطمی (وزیر امور خارجه) در تلگرافی به بغداد خواستار بازداشت شاه شد. اما پیش از آنکه دستور او به اجرا درآید، در ۲۷ مرداد شاه با یک هواپیمای مسافربری راهی رم (ایتالیا) شده بود. او و

ثریا دور از چشم خبرنگاران، پنهانی در هتل اکسکسیور ساکن شدند و با نگرانی و نومیدانه اخبار داخلی و تظاهرات مردم ایران، سرنگونی مجسمه‌ها و نطق‌های شدید فاطمی را گوش می‌دادند. محمدرضا در نظر داشت در صورت ادامه این وضعیت به امریکا نزد مادر و شمس پهلوی برود. به گفته مصدق، مردم رفتن شاه را از مملکت به منزله فرار تلقی کردند. برخی از سخن‌رانان میتینگ روز ۲۵ مرداد که در میدان بهارستان برپا شد، رفتار محمدرضا پهلوی را خائنانه تعبیر نموده، خواستار محاکمه او شدند.

۹- سید محمدباقر کاشانی فرزند آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در ۱۳۱۴ش در تهران به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در دبستان فرهنگ و دوره متوسطه را در دبیرستانهای پهلوی و مروی گذراند و دیپلم طبیعی گرفت. در ۱۳۳۵ش با رتبه بالا در آزمون ورودی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در آذر ۱۳۴۱ از دانشکده پزشکی دکتری گرفت. او در کنار تحصیل به فعالیتهای سیاسی نیز می‌پرداخت؛ در تابستان ۱۳۳۹ش هنگامی که انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی آغاز شد، آیت‌الله کاشانی با صدور اعلامیه‌ای مردم را برای شرکت در انتخابات و جلوگیری از مداخله دولت در آن فراخواند و از مردم خواست که اشخاص مبارز و شجاع را به مجلس بفرستند. دکتر محمدباقر کاشانی هم در اجتماعی که از سوی سازمان نگاهبان آزادی در خیابان آقا شیخ هادی برپا بود سخن‌رانی کرد و دانشجویان را به حضور در صحنه مبارزات انتخاباتی و جلوگیری از مداخله دولت فراخواند. محمدباقر در ۱۳۴۰ش در دوره بیماری پدرش پزشک ویژه او بود. وی در همین اوان در آزمون پزشکی دولت امریکا پذیرفته شد و در ۱۳۴۱ش برای گذراندن دوره تخصصی به نیویورک رفت. شش سال بعد در رشته جراحی مجاری ادرار و جراحی کودکان دیپلم تخصصی گرفت. علاوه بر این در مسائل سیاسی ایران و روشن ساختن اذهان دانشجویان ایرانی در زمینه نهضت ملی ایران نیز می‌کوشید. دکتر کاشانی با وجود پیشنهادهایی برای اقامت در امریکا، به ایران بازگشت و متقاضی عضویت در هیئت علمی دانشگاه تهران شد. هرچند در ابتدا برخی با تقاضای او مخالفت نمودند اما موفق شد با رتبه استادیاری در دانشکده پزشکی آن دانشگاه تدریس کند. او در کنفرانسهای علمی شرکت می‌کرد و برخی از نوشته‌هایش را برای نشر به مجلات تخصصی امریکا می‌فرستاد. سید محمدباقر کاشانی در اواسط ۱۳۵۰ش در حادثه رانندگی مشکوک در شمال ایران مجروح شد و به دلیل بی‌مبالتی پزشکان معالج، در روزهای پایانی شهریور همان سال درگذشت و در گورستان ابن بابویه به خاک سپرده شد.

۱۰- در ۱۸ دی ۱۳۳۱، دولت مصدق خواهان تمدید لایحه اختیارات یک ساله در هفدهمین دوره مجلس شورای ملی شد. از آن پس، نخستین رگه‌های شکاف میان طرفداران او در مجلس رخ نمود و با گذشت زمان کسانی چون حائری‌زاده، مظفر بقایی، حسین مکی و شمس‌الدین قنات‌آبادی که پیش از این از هواداران مؤثر دولت بودند به مخالفت با وی برخاسته روز به روز اختلافشان شدیدتر و تندتر شد. افزون بر این مصدق حمایت‌های آیت‌الله کاشانی را هم از دست داده بود. به طوری که در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های متعددی مورد خطاب وی قرار می‌گرفت. این شکاف و اختلاف میان آن دو هر روز بیشتر نمایان می‌شد. نمایندگان اقلیت و درباری هم سعی بر تشدید اختلافات پیش آمده داشتند تا در سایه چنین وضعیتی، سقوط دولت مصدق هر چه زودتر عملی شود. از این رو مصدق با اعلام اینکه جمعی از نمایندگان، مجلس هفدهم را به پایگاه اخلاص‌گری تبدیل کرده‌اند، راه استیضاح و در نتیجه سقوط دولتش را از جانب مجلس بست. او در جمع نمایندگان فراکسیون نهضت ملی در مجلس شورای ملی، سخن از انحلال مجلس به میان آورد که به دنبال آن در ۲۴ تیر ۱۳۳۲ با استعفای ۲۷ عضو فراکسیون مزبور از سمت نمایندگی و در ادامه پیروی جمع دیگری از نمایندگان، عملاً مجلس رو به تعطیلی نهاد. کوشش عبدالله معظمی، رئیس مجلس، و تقاضا و مذاکره او با مصدق برای جلوگیری از تعطیلی و انحلال مجلس هم ثمری نبخشید و سرانجام در عصر روز دوشنبه ۵ مرداد ۱۳۳۲ مصدق در پیامی از رادیو، خطاب به ملت ایران ضمن برشمردن اختلافات پیش آمده و عدم همکاری میان دولت و مجلس خواهان برگزاری همه‌پرسی (رفراندوم) در کشور شد تا ملت با رأی خود بین مجلس هفدهم و دولت مصدق یکی را برگزینند. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه‌ای شرکت در «رفراندوم خانه‌برانداز» را تحریم کرد. عده‌ای از یاران مصدق همانند غلامحسین صدیقی (وزیر کشور وقت)، نریمان، شایگان و سنجابی هم با برگزاری همه‌پرسی مخالفت کردند. خلیل ملکی از مخالفان تصمیم دولت در ملاقات با مصدق، پس از آنکه نتوانست او را از این تصمیم منصرف کند، خطاب به وی گفت: «آقای دکتر این راه به جهنم منتهی می‌شود ولی من تا به جهنم همراه شما خواهم بود.» در این رفراندوم که در تهران در ۱۲ مرداد و در شهرستانها در ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ برگزار گردید؛ دو صندوق جداگانه تعبیه شده بود، که برگ آری در یک صندوق و برگ نه در صندوق دیگری

ریخته می‌شد. به طوری که دادن رأی مخفیانه در محل‌های رأی‌گیری ممکن نبود. با وجود این، بیش از سه میلیون و سیصد هزار نفر به انحلال مجلس دوره هفدهم رأی موافق دادند و با اعلام نتایج آراء، دوره هفدهم مجلس شورای ملی منحل شد و مصدق در نامه‌ای به محمدرضا شاه خواستار صدور فرمان انتخابات دوره هجدهم شد.

۱۱- حکومت نظامی که از فروردین ۱۳۳۰ در برخی شهرهای بزرگ برقرار شده بود، در دوران نخست‌وزیری محمد مصدق به تناوب ادامه داشت. از فروردین ۱۳۳۱ تا پایان زمامداری مصدق و پیروزی کودتای چیان در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران، همواره حکومت نظامی استقرار داشت و بسیاری از اقدامات دولت از جمله تقاضا و تصویب لایحه اختیارات شش ماهه و انحلال مجلس هفدهم در ایام حکومت نظامی انجام گرفت. زمانهای اعلام حکومت نظامی در تهران به عنوان مرکز سیاسی کشور به همراه فرماندهان نظامی منصوب شده به ترتیب زیر است: ۱۰ فروردین ۱۳۳۱، سرلشکر مهدی قلی علوی مقدم (در ۲۱ مرداد ۱۳۳۱ مقررات حکومت نظامی در تهران ملغی شد)؛ ۲۳ مرداد ۱۳۳۱، سرتیپ رضا عظیمی؛ ۲۶ مهر ۱۳۳۱، سرتیپ زنگنه؛ ۳۰ تیر ۱۳۳۲، سرهنگ اشرفی؛ ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، سرتیپ محمد دفتری؛ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (پس از کودتا)، سرتیپ فرهاد دادستان.

۱۲- بیش از یک هفته از استقرار مجدد دولت مصدق بعد از وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بر عرصه قدرت نمی‌گذشت که مصدق تقاضای اختیاراتی از مجلس شورای ملی کرد، و ماده واحده‌ای با عنوان «لایحه اختیارات دولت» با قید دو فوریت به تصویب رسید. بر اساس این ماده واحده «به آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر اختیار داده می‌شود که از تاریخ تصویب این قانون [۷ مرداد ۱۳۳۱] تا مدت شش ماه لوایحی که برای اجرای مواد نه‌گانه برنامه دولت ضروری است و در جلسه هفتم مرداد ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی تصویب شده است تهیه نموده، و پس از آزمایش آنها را تقدیم مجلس نماید و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده، لازم‌الاجرا می‌باشد.» به موجب این لایحه دولت اجازه می‌یافت لوایحی را که برای اجرای برنامه‌های مالی، اقتصادی، دادگستری، سازمان بانکی، استخدامی و ایجاد سازمانهای محلی لازم می‌دانست، پیش از آنکه به تصویب و تأیید مجلس شورای ملی و مجلس سنا برسد به اجرا درآورد. به گفته یوسف مشار (عضو کمیسیون نهضت ملی مجلس شورای ملی) که در فوریت اول در مخالفت با لایحه مزبور به سخنرانی پرداخت، مصدق پیش‌تر، زمانی که وزیر دارایی بود، یک بار چنین اختیاراتی را خواسته بود، ولی چون آن موقع جوان‌تر بود، کاری را از پیش نبرد. مشار به دلیل اینکه دادن چنین اختیاراتی را دنباله‌روی از دیکتاتوری تلخ می‌دانست با آن مخالفت نمود. به هر روی این لایحه روز ۲۰ مرداد از تصویب مجلس سنا هم گذشت و اصلاح قانون استخدام قضات، لایحه انحلال محاکم اختصاصی، ارتقای سرمایه بانک ملی ایران، به جریان گذاشتن چکهای تضمینی و الغای عوارض دهات بر طبق همین لایحه به اجرا درآمد. مصدق پس از انقضای مدت شش ماه بار دیگر از مجلس خواست که این اختیارات برای یک سال دیگر تمدید شود اما این بار با مخالفت‌های شدیدی روبه‌رو گردید. هر چند مجلس باز بدان رأی مثبت داد و یک سال هم به وی فرصت داد تا برنامه‌هایش را عملی کند؛ اما واقعیت این است که طرح و تصویب لایحه اختیارات علاوه بر تهییج و تشدید دشمنیهای مخالفان مصدق، برخی از همراهانش را در مقابل وی قرار داد و زیربنایی برای نفاق و دو دستگی در نهضت ملی ایران شد. هر چند مصدق نیز داشتن اختیارات مزبور در وضعیت عادی را خلاف قانون اساسی می‌دانست و معتقد بود که چون شرایط عادی نبود و دولت انگلیس هم کشور را محاصره کرده، خزانه دولت دیناری پول نداشت، مجبور به گرفتن این اختیارات شده بود.

۱۳- در ۱۷ مهر ۱۳۳۱ دکتر مصدق «لایحه قانونی مجازات حمل چاقو و انواع دیگر اسلحه سرد و اخلال در نظم و امنیت و آسایش عمومی» را در نه ماده امضا کرد. اما چون عبارات این لایحه کلی بوده، جرایم و نحوه برخورد با مجرمین را چندان روشن نمی‌ساخت، پس لایحه دیگری با عنوان «لایحه امنیت اجتماعی» بر اساس اختیارات قانونگذاری دولت تدوین شد و در اوایل آبان همان سال به امضای مصدق رسید؛ لایحه مزبور شامل نه ماده و دو تبصره بود:

ماده ۱- هر کس کارگران و کارکنان و کارمندان کارخانه‌ها و کارگاههای مشمول قانون کار و بنگاهها را تحریک به اعتصاب و عصبان و نافرمانی و تمرد و یا اخلال در نظم و آرامش نماید، دستگیر و بازداشت شده و از سه ماه تا یک سال تبعید و ملزم به اقامت اجباری در نقطه معین خواهد شد. در مدت محکومیت به تبعید و اقامت اجباری از اخذ مزد یا حقوق نیز محروم خواهد بود.

تبصره: اعتصاب در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و امثال آن و در مؤسسات مربوط به خدمات عمومی از قبیل آب



و برق و نان و پست و تلفن و تلگراف و رادیو و بیمارستانها و داروخانه‌ها و راه‌آهن دولتی و وسایل نقلیه عمومی مطلقاً ممنوع است و اعتصاب‌کنندگان به مجازات مذکور محکوم خواهند شد.

ماده ۲- هر کس کارمندان ادارات دولتی و مؤسسات عمومی را وادار به اعتصاب یا تحریک به اختلال در نظم و آرامش و یا تمرد و عصیان نماید و همچنین کسانی که در ادارات یا مؤسسات عمومی و دادگاهها و دادرها برخلاف نظم و آرامش و انتظامات داخلی رفتار و یا جنجال و داد و فریاد و یا به منظور توهین یا ارباب و تحت تأثیر قرار دادن مراجع اداری و قضایی و یا برای جلوگیری از قانون و مقررات، ازدحام و یا تحصن و یا هرگونه تظاهراتی نمایند، فوراً بازداشت و مجازات مقرر درباره قبل برای آنها تعیین می‌گردد. و همین مجازات درباره توطئه و مواضع‌کنندگان برای اجرای اعمال مزبوره در این ماده و ماده فوق معمول خواهد شد و هرگاه مرتکب، کارمند دولت باشد، در مدت محکومیت به تبعید و اقامت اجباری از اخذ مزد یا حقوق نیز محروم خواهد بود.

ماده ۳- اجتماعات آزاد است، ولی اجتماعات در معابر عمومی و بازارها به منظور مبارزه و زد و خورد و همچنین اجتماعی که حرکات و تظاهرات آنها ایجاد اضطراب و تشویش در افکار عمومی نموده، و یا نظم و آرامش و آسایش عمومی را مختل کند، ممنوع است. متخلفین برای مدت معینی از شش ماه تا دو سال تبعید و ملزم به اقامت اجباری خواهند شد. در صورتی که مرتکب مستخدم دولت باشد، در مدت محکومیت به تبعید و اقامت اجباری از گرفتن حقوق نیز محروم خواهد بود.

ماده ۴- مأمورین انتظامی پس از بازداشت مرتکب، صورت مجلس مشتمل بر تحقیقات و شناسایی وی تهیه و پرونده وی را نزد دادستان می‌فرستند. دادستان در صورت ملاحظه قرینه بر توجه اتهام، فوری دستور بازداشت متهم را صادر و بلافاصله تحقیقات را خود دادستان یا معاون قضایی او انجام و در صورت فقد دلیل، دستور منع تعقیب و رفع بازداشت را صادر و در صورتی که عقیده بر مجرمیت داشته باشد، کیفرخواست تهیه و به دادگاه می‌فرستد. قرار دادستان مبنی بر بازداشت متهم قطعی و غیرقابل شکایت است.

ماده ۵- گزارش مسئولان مؤسسات و رؤسای ادارات دولتی و مراجع قضایی و همچنین مأموران انتظامی معتبر است، مگر اینکه خلافش ثابت شود.

ماده ۶- هرگاه دادستان یا معاون قضایی او حین وقوع حادثه یا بلافاصله بعد از وقوع از حادثه مستحضر شده، موظف است که در محل وقوع حاضر شده و از تحقیقات و مشاهدات و دلایل و مدارک جمع‌آوری شده، صورت‌مجلس ترتیب داده و طبق مواد مذکور اقدام به عمل آورد.

ماده ۷- مرجع رسیدگی دادگاه جنحه یا قائم‌مقام آن می‌باشد. رسیدگی بایستی فوری و خارج از نوبت به عمل آمده و دادرسی تا صدور حکم بدون فاصله جریان یابد. احکام دادگاه جنحه قطعی است. تبصره: در نقاطی که حکومت نظامی اعلام گردد اجرای مقررات این لایحه قانونی به عهده فرماندار نظامی است و حکم دادگاه بدوی حکومت نظامی قطعی است.

ماده ۸- مدت این لایحه قانونی سه ماه از تاریخ انتشار است.

ماده ۹- وزارت [خانه‌های] دادگستری، دفاع ملی، کشور، دارایی، کار و سازمان برنامه، مأمور اجرای این لایحه قانونی است. بر طبق اختیارات مصوب بیستم مردادماه ۱۳۳۱ لایحه قانونی راجع به امنیت اجتماعی که مشتمل بر نه ماده و دو تبصره است تصویب می‌شود. به تاریخ ۱۳/۸/۳۱ [۱۳] نخست‌وزیر دکتر محمد مصدق.

دولت مصدق عوامل زیر را در پیدایش لایحه فوق مؤثر می‌دانست: ۱- ضرورت برقراری امنیت جهت اجرای لوایح قانونی ۲- مقابله با تحریکات مخالفین دولت (پیدایش شایعه کودتا). ۳- جلوگیری از فعالیت گروههای چپ‌گرا. ۴- جلوگیری از به هم خوردن اوضاع به نفع گروههای چپ‌گرا پس از خروج کارمندان سفارت انگلیس از ایران و قطع روابط دو کشور. برخی از منتقدان، این لایحه را خطرناک‌ترین قانون مصوب دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق دانسته از آن با عنوان «یاسای چنگیز» حتی خشن‌تر از آن یاد می‌کنند. آیت‌الله کاشانی هم در همان زمان به مخالفت با آن پرداخت و در نامه‌ای به مصدق ضمن توصیه دولت به پرهیز از شتاب و عجله، نوشت که توطئه‌گران «همین قانون را بر فرق میلیون خواهند کوفت و از آن برای سرکوبی نهضت استفاده خواهند کرد.» برخی هم بعدها همین لایحه را دستمایه‌ای برای تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) دانستند که در اسفند ۱۳۳۵ شکل گرفت و در سرکوبی مخالفان حکومت پهلوی عملاً فعالیت خود را آغاز کرد.



۱۴- حسین فاطمی (۱۲۹۶ش. نابین - ۱۳۳۳ش. تهران)؛ پدرش سیدعلی سیف‌العلماء از روحانیون نابین بود. او تحصیلاتش را در نابین و اصفهان به پایان رسانید. در ۱۳۱۶ش به دانشگاه راه یافت و در تهران تحصیلات خود را پی گرفت. از زمان تحصیل در اصفهان با روزنامه باختر به مدیریت برادرش نصرالله سیف‌پور فاطمی همکاری می‌کرد که همین همکاری را در تهران نیز با روزنامه ستاره با مدیریت احمد ملکی ادامه داد و در ۱۳۱۸ش ابتدا مدیرداخلی و سپس سردبیر آن نشریه شد. سال بعد به درخواست برادرش به اصفهان بازگشت و این بار اداره روزنامه باختر را خود به عهده گرفت. در وقایع شهریور ۱۳۲۰ به اتهام انتشار اعلامیه‌ای بر ضد حکومت بازداشت و مدتی در اصفهان زندانی شد. بعد از رهایی با مهاجرت به تهران انتشار باختر را در این شهر دنبال کرد که به تدریج روزنامه‌اش شهرتی در محافل خبری به دست آورد. فاطمی از این پس به مبارزه با توده‌ایها روی آورد و در نشستهای جبهه آزادی، برخوردهای تندی میان او و روزنامه‌نگاران حزب توده درمی‌گرفت که این مخالفتها و مبارزات موجب حمله روزنامه‌های توده‌ای بدو می‌شد. در ۱۳۲۴ش برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی کار، به ژنو رفت و از آنجا راهی پاریس شد و در آموزشگاه روزنامه‌نگاری به تحصیل پرداخت. در این آوان نوشته‌هایش در نشریه‌های مرد امروز و ستاره مرتباً چاپ و منتشر می‌شد. او پس از دریافت دیپلم روزنامه‌نگاری در ۱۳۲۷ش به ایران بازگشت و با کسب امتیاز روزنامه باختر امروز اولین شماره آن را در ۸ مرداد ۱۳۲۸ منتشر کرد. در این زمان بیشتر به دکتر مصدق نزدیک شد؛ در تحصن مصدق و چند نفر دیگر در دربار (۲۲ مهر ۱۳۲۸ شرکت جست. همچنین در تأسیس جبهه ملی با او همکاری شد و روزنامه‌اش را به عنوان ارگان آن جبهه در اختیار مصدق نهاد. مدت کوتاهی در زمان نخست‌وزیری حاجیعلی رزم‌آرا به زندان افتاد که با تلاش نمایندگان جبهه ملی در مجلس شورای ملی آزاد شد. به گفته مصدق همو نخستین کسی بود که اندیشه ملی شدن نفت را در سر می‌پروراند و پیشنهاد آن را هم وی به مصدق ارائه داد. فاطمی در روزهای آغازین نخست‌وزیری دکتر مصدق، معاون سیاسی و پارلمانی او شد. در مهر ۱۳۳۱ وزارت امور خارجه را در کابینه مصدق به عهده گرفت و در نخستین اقدام، روابط ایران را با انگلستان قطع کرد. در مرداد سال بعد برای شرکت در کنفرانس منطقه‌ای از سفرای ایران در کشورهای بیگانه که به ابتکار خود راه انداخته بود، عازم استکهلم شد و از آنجا نیز می‌خواست برای مذاکره به مسکو برود که مصدق وی را به تهران فراخواند؛ در ۱۹ مرداد به تهران آمد و چند روز بعد با شروع کودتای ۲۵ مرداد، سربازان گارد شاهنشاهی با هجوم به خانه‌اش او را کتک زده به بازداشتگاه گارد بردند. ولی با شکست کودتا، رهایی یافت و به خانه مصدق رفت و با عصبانیت خواهان محاکمه صحرائی و مجازات کودتاچیان شد. اما مصدق زیر بار سخنان او نمی‌رفت. فاطمی در میتینگ ۲۵ مرداد در میدان بهارستان و نیز در سرمقاله روزنامه باختر امروز سخت به محمدرضا پهلوی و دربار او تاخت. با وجود این سه روز بعد در ۲۸ مرداد، کودتای نظامی علیه دولت مصدق به پیروزی رسید و فاطمی به خانه شخصی به نام دکتر محسنی (نزدیک میدان تجریش) پناه برد و تا اسفند همان سال پنهانی روزگار گذراند. تا اینکه سرهنگ مولوی او را دستگیر کرد و زمانی که از جلوی کاخ شهربانی عبورش می‌دادند شعبان بی‌مخ و چند چاقوکش دولتی بدو حمله‌ور شدند و از چند ناحیه وی را زخمی کردند. فاطمی را در بیمارستان ارتش به اتاق عمل بردند. در تیر ۱۳۳۳ به زندانی که شایگان نیز در آنجا بود انتقال یافته و حدود سه ماه بعد در دادگاه نظامی به اعدام محکوم گردید و در بامداد ۱۹ آبان همین سال در لشکر ۳ زرهی تیرباران شد.

(منابع: شیفته، نصرالله، زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، تهران، آفتاب حقیقت، تهران، ۱۳۶۴ش؛ مهدوی، عبدالرضا (هوشنگ)، سرنوشت یاران دکتر مصدق، تهران، نشر علم، ۱۳۸۳ش.)

۱۵- اشاره به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ضد دولت محمد مصدق است که با طرح عملیات آژاکس (یا چکمه) بر اساس برنامه مشترک انگلیس و آمریکا با محمدرضا پهلوی سه روز قبل از آن در ۲۵ مرداد آغاز شد و چون در آن روز شکست خورد دوباره در ساعات اولیه روز ۲۸ مرداد، عملیات مزبور به اجرا درآمد و دولت مصدق را سرنگون ساخت.

۱۶- محمود افشارطوس؛ فرزند حسینخان شیل السلطنه در ۱۲۸۵ش در تهران زاده شد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشکده افسری رفت و در ۱۳۰۸ش با درجه ستوانی فارغ‌التحصیل گردید. چندی بعد با درجه سرگردی به اداره املاک پهلوی انتقال یافت و به ریاست املاک اختصاصی رضاخان در شمال (مازندران) منصوب گردید. او در این سمت با غضب و خشونت رفتار می‌کرد و به نفع ارباب خود از هیچ کوششی فروگذار نبود. در ۱۳۳۰ش به درجه سرتیپی نایل آمد. اوایل سال بعد در پایه‌ریزی سازمان افسری ناسیونالیست نقش مؤثری ایفا کرد و به عضویت شورای فرماندهی آن درآمد. این سازمان از دولت مصدق پشتیبانی می‌کرد. از اواسط دی تا اواخر بهمن

۱۳۳۱ به جای سرتیپ زنگنه، فرماندار انتظامی تهران شد و در ۳۰ بهمن به جای سرتیپ کمال به ریاست شهربانی کل کشور منصوب گردید. هنوز بیش از سه ماه از ریاست او بر شهربانی نمی‌گذشت که در ساعت ۹ بعد از ظهر روز دوشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ با راننده‌اش به خیابان خانقاه رفت و طبق قرار قبلی، برای دیدار به تنهایی وارد خانه حسین خطیبی فانی (از افسران شهربانی) شد. در منزل خطیبی فانی بر اساس نقشه از پیش طرح‌ریزی شده، شش تن نظامی به نامهای بلوچ، افشار قاسملو، امیررستمی، شهریار، احمد بلوچ و صاحب‌خانه، دست و پای او را بستند و پس از بی‌هوش کردن، وی را داخل پتویی گذاشتند و با اتومبیلی به گردنه تلو (شمیران) بردند. افشارطوس چند روز در کوههای تلو ماند تا اینکه در اوایل اردیبهشت ماه او را با دستمال و طناب خفه و در همان جا دفن کردند. در این عملیات سرتیپ مزینی و سرتیپ بایندر و سرتیپ زاهدی و سرتیپ منزه هم دست داشته‌اند.

جریان ربوده شدن افشارطوس را نخستین بار روزنامه *باختر* امروز منتشر کرد. سپس در ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲ جنازه‌اش پیدا و طی مراسم ویژه‌ای به خاک سپرده شد. عاملین قتل وی دستگیر و بلافاصله پرونده‌ای برای هر کدام از آنان تشکیل گردید. سرگرد بلوچ (از عوامل قتل) در اعترافات خود گفت که «برای این تیمسار افشارطوس را گرفتند که تشنجی در مملکت به وجود آید. در نتیجه کابینه دولت ساقط شود.» البته در این عملیات، مظفر بقایی هم دست داشت و به گفته متهمین پرونده، همو طراح اصلی نقشه بوده است. با اعترافات بعضی از عوامل قتل، لطفی، وزیر دادگستری لایحه سلب مصونیت از دکتر مظفر بقایی (نماینده مجلس شورای ملی و رئیس حزب زحمتکشان) را تقدیم مجلس کرد که با ایجاد تشنجات در مجلس و جنجالهای تبلیغاتی علیه دولت، تصویب نشد. فضل‌الله زاهدی هم که از متهمین قتل افشارطوس بود و از سوی فرمانداری نظامی تهران اخطار گرفته بود تا خود را معرفی کند، در ۱۴ اردیبهشت در مجلس شورای ملی تحصن کرد و امکان محاکمه وی نیز میسر نگردید. سرانجام پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت مصدق سرنگون شد و دادستان دادگاه به برائت کلیه متهمین و جمیع اتهامات منتسبه در کیفرخواست تنظیم شده، رأی داد و اضافه کرد که برای کشف جنایت و قتل افشارطوس و تشخیص مسببین و قاتلین حقیقی و همچنین برای تعقیب عامل زجر و شکنجه وی پرونده همچنان مفتوح است. شایان ذکر است که محمود افشارطوس پس از مقتول شدن به درجه سرلشکری ارتقا یافت. او نوه خواهری دکتر مصدق را در عقد ازدواج داشت.

۱۷- مرتضی قلی‌بیات ملقب به سهام‌السلطان در ۱۲۷۵ش در اصفهان زاده شد. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رسانید. سپس برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. در اولین کابینه فروغی در دوره رضاشاه، وزیر مالیه شد. وی از دوره چهارم تا سیزدهم، ده دوره نماینده مجلس بود و پس از شهریور ۲۰ به مدت چهارماه نخست‌وزیر گشت. در ۱۳۲۰ش عضو شورای عالی بانک ایران شد و تا سال بعد در آن شورا ماند. از ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ وزیر دارایی شد. چند سال بعد در ۱۳۲۷ش بار دیگر به وزارت دارایی رسید. وی مدتی نایب‌رئیس مجلس سنا شد. مدتی بعد به پیشنهاد دکتر مصدق و تصویب مجلس شورای ملی و سنا به عضویت هیئت مختلط خلع ید درآمد. در ۱۳۳۱ش از سوی مصدق به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران منصوب شد و تا ۱۳۳۶ش در آن سمت ماند. سهام‌السلطان بیات خواهرزاده دکتر مصدق بود و برادر وی نیز داماد مصدق بود. (منابع: طرُفی (عبدالله‌پور)، عباس، *مدیران صنعت نفت ایران*، ج ۲، تهران، مردمک، ۱۳۷۴ش؛ عاقلی، باقر، *شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران*، ج ۱، تهران، نشر گفتار، ۱۳۸۰).

\* در اصل: فلات.

۱۸- رضا فلاح؛ در ۱۲۸۸ش در کاشان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و دوره متوسطه را در مدرسه دارالفنون تهران گذراند. سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و از دانشگاه بیرمنگام در رشته تکنولوژی نفت دکتری گرفت. پس از استخدام در شرکت نفت ایران و انگلیس معاونت اداره تحقیقات مربوط به صنعت نفت در لندن، سرمهندسی پالایشگاه آبادان، ریاست دانشکده نفت آبادان، ریاست کل استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران و مدیرکلی پالایشگاه آبادان از جمله مشاغل مهم وی در این سالهاست.

فلاح بعد از ملی شدن صنعت نفت ایران (۲۹ اسفند ۱۳۲۹)، در سومین هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران - به ریاست سهام‌السلطان - از سوی دکتر مصدق انتخاب گردید و با عنوان رئیس پالایشگاه آبادان و عضو هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت با هیتتی از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران بر سر مسئله نفت به گفتگو نشست. اما طولی نکشید که به دنبال استقبال از نماینده شرکت نفت در فرودگاه آبادان و با توجه به عملکرد وی در طول

مذاکرات با نمایندگان شرکت مزبور، مورد اعتراض حسین مکی، عضو منتخب هیئت مختلط خلع بد قرار گرفت. فلاح پس از آن مقامات مختلفی را در شرکت ملی نفت بر عهده داشت و تا قائم‌مقامی این شرکت پیش رفت و بعدها مشاور نفتی محمدرضا شاه گشت و ثروت فراوانی به دست آورد. او به منظور انجام امور مختلف اداری و مذاکرات مربوط به نفت به کشورهای امریکا، اروپا و آسیا سفر می‌کرد. مقالاتی از وی در زمینه صنعت نفت به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است. وی در سال ۱۳۶۰ در لندن درگذشت.

(منابع: طرفی (عبدالله‌پور)، عباس، مدیران صنعت نفت ایران، ج ۲، تهران، مردمک، ۱۳۷۴ش؛ عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران، ج ۲، تهران، نشر گفتار، ۱۳۸۰ش).

۱۹- سید محمدباقر کاشانی در طرح این سؤال از سیدعلی شایگان، که «مگر دکتر اقبال استاندار آذربایجان نبود» و در زمان نخست‌وزیری مصدق هم بر سر کار بود، به نظر می‌رسد دچار اشتباه شده است. گزارشگر ساواک نیز با تکیه بر سخنان او همین اشتباه را در قسمت اظهارنظر خود تکرار کرده است. چه از میان برادران اقبال تنها منوچهر اقبال پس از سقوط دولت محمد ساعد مراغه‌ای در اوایل ۱۳۲۸ش به مدت چهارده ماه استاندار آذربایجان شد. وی با روی کار آمدن دولت مصدق از استانداری برکنار گردید و در تمام مدت زمامداری مصدق به غیر از تدریس در دانشگاه که آن را از زمان استانداری در دانشگاه تبریز به عهده داشت، هیچ شغل سیاسی نیافت؛ در ۱۳۳۱ش به عضویت فرهنگستان پزشکی فرانسه انتخاب گردید و یکی از مهم‌ترین نشانهای علمی دنیا را دریافت کرد. بعد از کودتا هم به عنوان سناتور انتخابی از تهران به مجلس سنا راه یافت و در اواسط دی ماه سال بعد، به جای علی سیاسی و با حفظ سمت سناتوری، ریاست دانشگاه تهران را در عهده تصدی گرفت.

\* در اصل سند به اشتباه نام کاشانی قید شده، شایگان طرف خطاب سؤال کننده بوده است.

۲۰- در دوران زمامداری دکتر مصدق لایحه یا قانونی را نمی‌توان یافت که معنی واقعی اصلاحات ارضی از آن مستفاد گردد. لیکن در ۲۲ مرداد ۱۳۳۱ مصدق طبق قانون اختیارات شش ماهه، دو لایحه را به تصویب رسانید که می‌توان آن دو را مقدمه‌ای بر اصلاحات ارضی دانست؛ اولی «لایحه قانونی الغای عوارض در دهات» بود که به موجب آن مالک می‌توانست از زارع تنها بهره مالکانه را طبق مرسوم مطالبه کند و حق اخذ هیچ‌گونه عوارض اضافی مانند گرفتن «گوسفند و بره و مرغ و روغن و بوته و سرانه و امثال آن» را نداشت. همچنین نمی‌توانست «زارعین را به کار وادار کند یا از عوامل زراعت و اموال آنها استفاده نماید.» مجازاتی هم برای متخلفان معین و دادگستری نیز مکلف شده بود که «به محض وصول شکایت موضوع را به قید فوریت و خارج از نوبت رسیدگی کند.» جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی معروف به نیروی سوم که به رهبری خلیل ملکی پس از انشعاب از حزب زحمتکش‌شان فعالیت می‌کرد، از جمله تشکلهای مدافع اجرای این نوع لویح و یا به اصطلاح «اصلاحات ارضی» در آن ایام بود. این نیرو به دولت فشار می‌آورد که هر چه زودتر قضیه نفت را فیصله دهد و به اصلاحات داخلی بویژه اصلاحات ارضی بپردازد. با وجود این در پی تصویب همین لایحه به انتقاد از آن پرداخت و آن را «قانون عوارض دهقانی» خوانده در روزنامه نیروی سوم نوشت که «لایحه قانونی عوارض دهقانی که به اصطلاح به لایحه لغو عوارض معروف است عوارضی که اساسا منسوخ بوده است لغو می‌نماید و به عوارضی که هم‌اکنون با تهدید و فشار از دهقان محروم ایران گرفته می‌شود صورت قانونی بخشیده است و به مالکین مجوز داده است که آن را مطالبه کند.» اما برخی نیز معتقد بودند که این قانون عوارضی را که مالکان با استفاده از سلطه خود برخلاف اصل مزارعه به کشاورزان تحمیل کرده بودند لغو می‌کرد و روابط مالک و زارع را به اصل مزارعه محدود می‌ساخت. قانون دوم «لایحه قانونی از دیاد سهم کشاورزان و سازمان عمرانی کشاورزی» نام داشت که در ۱۴ مهر همان سال با اصلاحات جزئی در آن به اجرا گذاشته شد. از میان مواد دهگانه آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: (الف) از سهم مالکانه ۲۰ درصد کسر می‌شد؛ ۱۰ درصد از آن به سهم زارع افزوده می‌گشت و میان رعایا تقسیم می‌شد و ۱۰ درصد دیگر به صندوقهای عمران و تعاون روستایی تحویل می‌گردید. این صندوقها زیر نظر شورای عمران روستا که سه تن از کشاورزان هم در آن عضو بودند، اداره می‌شد و بودجه آن صرف عمران روستا و خدمات بهداشتی و آموزشی و زیربنایی می‌گردید. (ب) از این ۱۰ درصد دوم ۷۰ درصد در صندوق عمران و تعاون قریه می‌ماند و صرف عمران همان ده می‌شد. ۱۵ درصد به صندوق عمران و تعاون دهستان و ۱۵ درصد دیگر هم به صندوق عمران و تعاون بخش تحویل می‌شد. تا صرف عمران دهستان یا بخش مربوطه شود. (ج) صندوقهای عمران و تعاون بخشهای هر شهرستان ۱۵ درصد درآمد خود را به صندوق مرکزی شهرستان تحویل

می‌دادند. این صندوق موظف بود به صندوقهای بخشها، دهستانها و دهها در هنگام نیاز، کمکهای بلاعوض یا وام بدون سود یا با سود اندک بدهد. (د) در املاکی که زمین متعلق به زارع بود و مستقیماً به وسیله آنها کاشته می‌شد صاحب آن باید ۲ درصد از محصول را در زراعت دیم و ۴ درصد را در زراعت آبی به صندوق ده تحویل می‌داد. «این قانون شامل املاک موقوفه بود و از همان سال تصویب هم قابل اجرا بود.» بنیاد آن بر سه اصل استوار بود: یکی اینکه درآمد زارع از محصول افزایش یابد تا هم سطح زندگی‌اش بهتر شود و هم علاقه‌اش به زراعت بیشتر گردد. دوم اینکه زارعان هم مانند مالکان در اداره امور اجتماعی و اقتصادی روستاها دخالت داده شوند تا هم پیوند آنها با روستا محکم‌تر شود و هم به تدریج شخصیت اجتماعی پیدا کنند. اصل سوم نیز این بود که روستاها در زمینه کارهای عمرانی و اجتماعی محل به تدریج خودکفا، و از وابستگی به مرکز بی‌نیاز گردند. برخلاف این، عده‌ای در مخالفت با آن، هر دو قانون را ارتجاعی، نشانه بند و بست با هم‌طبقه‌هایش و فئودالها و خیانت به منافع کشاورزان و زحمتکشان دانستند و مدعی شدند که دولت می‌بایست زمینهای مالکان عمده را ملی اعلام و آنها را بین کشاورزان بی‌زمین یا کم‌درآمد تقسیم کند. این قوانین بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سوی دولت زاهدی ملغی گردید.

(منابع: کاتوزیان، محمدعلی (همایون)، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز، چ دوم، ۱۳۷۸ش؛ هسو، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۱ش؛ کوهستانی‌نژاد، مسعود، اختیارات اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳ش.)

۲۱- شعبان بی‌مخ؛ شعبانعلی جعفری مشهور به شعبان بی‌مخ فرزند غلامعلی در ۱۳۰۰ش در تهران متولد شد. او از سردستانگان اوپاش تهران بود که در تظاهرات ضد دولتی سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ش و نیز سرکوب مخالفان محمدرضا شاه و سرلشکر «فضل‌الله زاهدی» نقش اساسی داشت و جنایات بسیاری مرتکب شد. او از آغاز نخست‌وزیری دکتر مصدق تا دی ۱۳۳۱ با دار و دسته‌اش در سخن‌رانیها و تظاهرات خیابانی با جبهه ملی همکاری می‌کرد و گاهی در کنار دکتر حسین فاطمی (وزیر امور خارجه وقت) به عنوان محافظ دیده می‌شد. اما در اوایل بهمن همین سال یکباره تغییر ماهیت داد و در واقعه ۹ اسفند که جان مصدق به خطر افتاد، در رأس گروهی از اوپاش و چاقوکشان به قصد از بین بردن نخست‌وزیر به خانه وی حمله برد. شعبان بی‌مخ بیرون از در اصلی کاخ مرم‌مر با سر دادن شعارهایی بر ضد مصدق و به سود محمدرضا پهلوی منتظر مصدق بود تا به محض خروج او به کمک دار و دسته‌اش کار را تمام کند. اما مصدق از در پشتی کاخ خارج شد و جان سالم به خانه خود برد. شعبان و دیگر همراهان او خود را به خانه مصدق رسانیدند و با اتومبیل جیب در خانه را شکستند که سرانجام با شلیک تیرهایی از سوی محافظان، به هدف خود دست نیافتند. شعبان بی‌مخ پس از کودتای ۲۸ مرداد لقب سرهنگ تاج‌بخش گرفت. همچنین در جریان انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی (فروردین ۱۳۳۳) چاقوکشان او همگام با پاسبانان و مأموران فرمانداری نظامی جلو شعبه‌های اخذ رأی ایستاد و بر ضد جبهه ملی و به نفع نامزدهای دولت وقت رأی به صندوقها ریختند. او یکی از قهرمانان کشتی بود و سالهای زیادی از عمرش را در زورخانه گذراند. باشگاهی هم به نام باشگاه جعفری تأسیس کرد که با مدیریت خود وی اداره می‌شد. شعبان بی‌مخ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از ایران گریخت و در امریکا ساکن شد. خاطراتش به کوشش هما سرشار در ۱۳۸۱ش از سوی انتشارات ثالث چاپ و منتشر شد. شعبان بی‌مخ سرانجام در ۲۸ مرداد ۱۳۸۵ در امریکا مرد.

۲۲- مظفر بقایی کرمانی؛ فرزند میرزا شهاب‌الدین کرمانی، متولد ۱۲۹۱ش است. دروس ابتدایی و متوسطه را در تهران خواند. آن‌گاه جزو محصلین دولتی به اروپا رفت و دوره دانش‌سرای مقدماتی و عالی را در رشته فلسفه در پاریس گذراند و درجه لیسانس گرفت. قبل از آنکه درجه دکتری بگیرد به ایران فراخوانده شد و به خدمت وزارت فرهنگ درآمد. چندی بعد تحصیلاتش معادل دکتری تشخیص داده شد و با سمت دانشیاری در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. در ۱۳۲۳ش ریاست فرهنگ کرمان را به عهده گرفت اما بزودی به تهران بازگشت. در دوره کوتاهی از اعضای غیرفعال حزب توده شد. اما با ظهور مسئله آذربایجان از آن حزب بیرون آمد. در ۱۳۲۴ش که احمد قوام، نخست‌وزیر وقت، حزب دمکرات ایران را تشکیل داد بدان پیوست و با پشتیبانی آن حزب به دوره پانزدهم مجلس شورای ملی راه یافت. ولی خیلی زود در صف مخالفان دولت قوام در داخل مجلس ایستاد و در انتقاد و مخالفت با برنامه‌ها و سیاستهای قوام سخن گفت. مدتی بعد با یاری خلیل ملکی، «حزب زحمتکشان ملت ایران» را تأسیس کرد و در جهت تقویت اهداف نهضت ملی کوشید. او رابط حزب با دکتر مصدق بود و در

روزنامه شاهد مقالات تند و آتشینی می‌نوشت. در این حزب پس از مدتی انشعاب به وجود آمد و خلیل ملکی از آن جدا شد و حزب «نیروی سوم» را راه انداخت. مظفر بقایی در ادوار شانزده و هفده نیز نماینده مجلس شد. او از مؤسسان جبهه ملی ایران و طرف اعتماد مصدق بود. به همراه ملکی بر ضد لایحه الحاقی گس - گلشائیان سخن‌رانی‌های پرشوری ایراد کرد و به یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های نهضت ملی تبدیل گردید. به طوری که مصدق هنگام عزیمت به آمریکا و شرکت در شورای امنیت برای دفاع از ملی شدن صنعت نفت ایران او را نیز همراه خود برد. همراهی بقایی با مصدق در مسافرت به دیوان لاهه بار دیگر در اوایل سال ۱۳۳۱ش تکرار شد، اما اندکی بعد به همراه عده‌ای از هواداران تند مصدق، از او فاصله و رودرروی او قرار گرفت. بقایی در نقشه قتل سرتیپ محمود افشارطوس (رئیس شهربانی کل کشور) دست داشت و علی زهری (نماینده مجلس که پیش از این او هم از طرفداران مصدق بود) را تحریک نمود که مصدق را به ادعای اینکه برخی از متهمان قتل افشارطوس شکنجه شده‌اند، در مجلس به استیضاح بکشاند. برخی معتقدند که وی از جمله عوامل سرنگونی دولت مصدق بود و با سپهبد زاهدی همکاری می‌کرد. او پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر شد و محاکمه‌اش بیش از یک ماه به طول انجامید. در فاصله سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳ش سازمان نگهبانان آزادی را بنیاد نهاد. مظفر بقایی پس از سفر کوتاهی به آمریکا در ۱۳۶۶ش در ایران درگذشت.

(منابع: امیر تیمور کلانی، محمد ابراهیم، ناگفته‌هایی از دولت دکتر مصدق، به کوشش مرتضی رسولی‌پور، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰ش.)

۲۳- به دنبال تیرگی روابط دربار و نخست‌وزیری در اواخر ۱۳۳۱ش محمدرضا شاه تصمیم به سفر اروپا گرفت و در اواخر بهمن همین سال، حسین علا وزیر دربار تلفنی تصمیم شاه را با مصدق در میان گذاشت که مصدق با توجه به اوضاع مملکت، این تصمیم را نامناسب دانست. در گفتگوهای بعدی هم معاینات و معالجات پزشکی به منظور داشتن پسر (ولیعهد برای سلطنت پهلوی) بهانه مسافرت شاه به اروپا قلمداد شد که مصدق پیشنهاد کرد ابتدا همسر شاه (ثریا) به اروپا برود و اگر لازم شد آن وقت شاه خود عازم آنجا شود. اما محمدرضا پهلوی اصرار بر انجام مسافرت نمود. از مصدق خواست که مقدمات سفر را فراهم سازد. در ضمن از مصدق خواست تا موضوع مسافرت فاش نشود. او به همین منظور به جای مسافرت هوایی در نظر داشت که با اتومبیل از تهران به رامسر، سپس به کرمانشاه، و از آنجا هم برای زیارت به عتبات عالیات رفته، آن‌گاه راه اروپا را در پیش بگیرد. اگرچه قرار بر این بود که تا روز حرکت شاه خبر منتشر نشود؛ اما روزنامه کیهان در ۹ اسفند ۱۳۳۱ یکباره پرده از آن برداشت و موضوع را به خبر داغ مطبوعاتی تبدیل کرد و از سوی دیگر آیت‌الله کاشانی به عنوان رئیس مجلس شورای ملی در دو نامه جداگانه، ضمن ناصواب دانستن سفر شاه در آن اوضاع حساس، از وی خواست که از تصمیم خود صرف‌نظر و «مسافرت را به موقع دیگر در سال آینده» موکول کند. با انتشار خبر در ۹ اسفند گروهی با توسل به این بهانه که موجب اصلی مسافرت محمدرضا شاه، مصدق و برنامه‌های دولت اوست در اطراف کاخ مرمر، شعارهای «زننده باد شاه - مرده باد مصدق» سر دادند. عده‌ای هم در خیابانهای اسلامبول، لاله‌زار، نادری و رضاشاه با زور و تهدید، کسبه را وادار به بستن مغازه و حضور در برابر کاخ مرمر می‌کردند. از سمت جنوب شهر نیز جمعی از اوباش با جلوداری شعبان بی‌مخ مردم را تهدید می‌کردند که دکانهایشان را ببندند و با آنها به مقابل کاخ بروند. مقارن ظهر، مصدق به همراه تعدادی از وزیران کابینه‌اش برای بدرقه شاه و ثریا و انجام مراسم تشریفات به کاخ رفته، به حضور شاه رسیدند. مصدق پس از دیدار به در خروجی کاخ رفت که با شنیدن غوغا و صداهای ناهنجار، خارج شدن از در اصلی را به صلاح ندانست، با راهنمایی راننده مخصوص شاه، از در منتهی به چهارراه حشمت‌الدوله خود را به اتومبیل رساند و پیش از آنکه عده‌ای از تظاهرکنندگان بدو حمله‌ور شوند به خانه‌اش رفت. وقتی خبر خروج مصدق از کاخ را به محمدرضا شاه می‌دهند، او یکباره از تصمیم خود بازگشت و در پیامی به مردم حاضر در اطراف کاخ که از طریق بلندگو پخش می‌شد از مسافرت به اروپا اعلام انصراف نمود. به دنبال آن عده‌ای از اوباش چاقوکش و افسران بازنشسته که برخلاف قانون لباس ارتشی بر تن داشتند، به سرکردگی شعبان بی‌مخ به خانه مصدق در نزدیکی ساختمان کاخ مرمر، یورش بردند و خواستند با شکستن در خانه، کار مصدق را یکسره کنند؛ اما مصدق با کمک اهل خانه به همراه حسین فاطمی، به باغ مجاور و از آنجا هم به ستاد ارتش رفته و از خطر مرگ نجات یافت. او در همان شب بنا به تقاضای نمایندگان مجلس شورای ملی، به همراه رئیس ستاد ارتش و جمعی

از اعضای کابینه‌اش در مجلس حاضر شد و در جلسه غیرعلنی گزارشی از وقایع ۹ اسفند را به اطلاع نمایندگان رسانید. همچنین سرلشکر بهارمست، رئیس ستاد ارتش را که برخلاف توصیه‌هایش، در زمان حادثه محل مأموریت خود را ترک کرده به دربار رفته بود، مؤاخذه و از سمتش معزول کرد و سرتیپ تقی ریاحی را به جای او گمارد. بعدها مصدق در لایحه دفاعیه خود «واقعه نهم اسفند» را از جمله شش نقشه استعمارگران دانست که به منظور برکناری وی به کار گرفته شد و چون در آن تاریخ نتیجه‌ای نداد با انجام کودتا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت سرنگون شد و نقشه استعمارگران به بار نشست.

(منابع: سفری، محمدعلی، قلم و سیاست، ج ۱، از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱ش؛ نجاتی، غلامرضا، مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷ش.)

۲۴- محمد نخشب؛ در ۱۳۰۲ش در تهران به دنیا آمد. پدرش حسین، به سبب اشتغال در امور کارخانه برق و تعمیر ماشین‌آلات جدید، به «مکانیک» مشهور بود و همان را هم نام خانوادگی خود انتخاب کرد. محمد تحصیلات ابتدایی را در مدرسه تدین - حوالی خیابان ری - تهران به پایان رسانید. دروس متوسطه را هم در مدرسه‌های علمی و دارالفنون خواند و در ۱۳۲۱ش از دارالفنون دیپلم ریاضی گرفت. آن گاه به استخدام وزارت دارایی درآمد و به صورت قراردادی در بخش حسابداری مشغول به کار شد. هم‌زمان تحصیلاتش را هم ادامه داد و در ۱۳۲۴ش از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران موفق به دریافت لیسانس در رشته حقوق قضایی شد. در این اوان نام خانوادگی‌اش را از مکانیک به نخشب تغییر داد و تا پایان عمر بدان مشهور بود. او در زمان تحصیل در دانشگاه تهران با فعالیتهای سیاسی و مبارزاتی گروههای مختلف، بویژه حزب توده، آشنایی یافت و به سوی مبارزه سیاسی کشیده شد. در ۱۳۲۳ش که هنوز در وزارت دارایی کار می‌کرد به همراه گروهی از جوانان مذهبی «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» را تشکیل داد. این نهضت تا ۱۳۲۹ش با نام «نخشبیون» علیه مارکسیسم مبارزه می‌کرد. در اواسط همین سال با حزب ایران ائتلاف نموده به فعالیت دامنه‌داری در جهت شکل دادن به مبارزات خود دست زدند که پس از چندی به علت تضاد بین آنها از هم جدا شدند. آنها نخست تشکیلاتی به نام «جمعیت آزادی مردم ایران» را راه انداختند و با انتشار روزنامه مردم/ایران تشکیل حزب را اعلام کردند که با کودتای ۲۸ مرداد دفترشان بسته شد. محمد نخشب که پیش از کودتا چندی به مبارزان نهضت ملی پیوسته بود نوشته‌های متعددی در دفاع از دولت مصدق منتشر می‌کرد. بعد از کودتا تحت تعقیب قرار گرفت و مدتی پنهانی زندگی کرد. در ۱۳۳۴ش در رشته علوم اداری تحصیلاتش را پی گرفت و سه سال بعد از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و چون با رتبه ممتاز قبول شده بود با بورسیه تحصیلی سازمان برنامه به نیویورک رفت و ضمن تحصیل در سازمان ملل متحد در امور فنی مشغول به کار شد. وی دکتری علوم اداری و مدیریت را در امریکا دریافت کرد و آن‌گاه به سازمان دانشجویان ایرانی مقیم امریکا پیوست. نخشب در قسمت امور بین‌المللی سازمان ملل متحد اشتغال ورزید و در کنار آن مبارزه سیاسی بر ضد حکومت پهلوی را ادامه داد. در شهریور ۱۳۳۹ دو سال بعد از سفر به امریکا، به همراه افرادی چون علی شایگان، صادق قطب‌زاده، محمدعلی (شاهین) فاطمی و علی محمد سیف‌پور فاطمی از طریق مذاکره و مکاتبه با دیگر فعالان سیاسی در امریکا و ایران «جبهه ملی ایران در امریکا» را تشکیل دادند و کمیته تبلیغات آن را زیر نظر گرفت. اندیشه جبهه عنوان نشریه‌ای بود که با مسئولیت او، و از سوی همین جبهه چاپ و منتشر می‌شد. او چندی هم در خانه ایران در نیویورک فعالیت کرد تا اینکه به دنبال اختلافات ایدئولوژیکی با هوادارانش از آنجا بیرون آمد و خانه دانشجویان را بنیاد نهادند. مسئولیت جمع‌آوری و خرید تریاک ملایر، ریاست دایره رسیدگی و صدور اسناد ژاندارمری، مأموریت در بازرسی انتخابات وزارت کشور، معاونت اداری امور مالی در هیئت نظارت بر نگاه مستقل برق تهران و بازرسی امور مالی اداره برق تهران از مهم‌ترین مشاغل نخشب قبل از اعزام به امریکا (در ۱۳۳۷ش) بود. او در ۱۳۵۵ش در یک ایستگاه مترو در نیویورک بر اثر سکت قلبی درگذشت.